

ه از اینکه این فرصت را در اختیار ما قرار دادید که بتوانیم، به‌مناسبت سالگرد ارتحال مرحوم حضرت آیت‌الله سیدمحمدعلی علوی گرگانی خدمت هر دو بزرگوار برسیم، خیلی متشکریم. خبرگزاری حوزه به‌عنوان رسانه رسمی حوزه‌های علمیه، این برنامه را ترتیب داده تا بتوانیم، گوشه‌ای از سلوک علمی، اخلاقی و اجتماعی این استاد برجسته حوزه را برای مخاطبان خود منتشر نماییم. در ابتدا مروری کوتاه از تولد تا رحلت مرحوم آیت‌الله علوی گرگانی برای ما داشته باشید.

- حجت‌الاسلام سیدمهدی علوی گرگانی**

در رابطه با به دنیا آمدن مرحوم حضرت آیت‌الله علوی گرگانی، یک واقعه خاصی وجود دارد؛ از این جهت که والده ایشان، فرزندانی را به دنیا می‌آوردند؛ ولی بر اثر چشم‌زخم یا بر اثر موارد دیگر، بچه‌ها از دنیا می‌رفتند. ایشان چندین فرزند را به دنیا آوردند و از دنیا رفتند تا اینکه چون در نجف بودند، مرحوم آیت‌الله آقا سیدسجاد علوی گرگانی (آبوی مرحوم آیت‌الله علوی گرگانی)، خدمت آقا امیرالمؤمنین ^(علیه السلام) می‌روند و از آقا می‌خواهند که خداوند متعال فرزندی را به ایشان عنایت کند و نذر می‌کنند که اگر ان‌شاءالله فرزند پسری به ایشان داده شود، این فرزند را سرباز اهل بیت ^(علیهم السلام) کند؛ لذا خداوند متعال عنایت کرده و فرزند پسری را به ایشان می‌دهد که نام او را علی می‌گذارند؛ ولی چون در روایات داریم که نام محمد هم، روی بچه‌ها و خصوصاً فرزند پسر گذاشته شود؛ لذا نام محمدعلی برای حاج‌آقا استفاده می‌شود.

حاج‌آقا در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در نجف اشرف به دنیا آمدند و حدود ۷ سال در خدمت والدینشان در نجف اشرف زندگی کردند. بعد از ۷ سال به‌واسطه تقاضایی که استان گلستان و با خود حوزه علمیه قم داشتند، مرحوم آیت‌الله آقا سیدسجاد (پدر ایشان) به‌همراه خانواده به قم هجرت می‌کنند و پدر ایشان در قم شروع به تدریس می‌کنند. یک مدتی را در قم تشریف داشتند و بعداً گلستانی‌ها و گرگانی‌ها از مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی ^(رحمته‌الله علیه) تقاضا می‌کنند که از آقا سیدسجاد بخواهند که به گرگان بروند و لذا حاج‌آقا بعد از مدتی که . شاید حدود ۲ سال . در قم مشغول تحصیل و تدریس بودند، به‌همراه خانواده به گرگان تشریف می‌برند. حضرت آیت‌الله علوی گرگانی چند سالی را در خدمت پدر بزرگوارشان بودند و در سن ۱۲ سالگی از گرگان به‌تنهایی به قم هجرت می‌کنند و خدمت پدر بزرگ مادری‌شان تشریف می‌آورند؛ چون مادر ایشان هم، از خاندان مرحوم آیت‌الله آقا شیخ ابوالفضل زاهدی و از بزرگان حوزه هستند، ایشان به قم تشریف آورده و به خانه پدربزرگ مادری‌شان می‌روند و درس‌ها را در آنجا می‌خوانند.

این برنامه ادامه داشت و همان زمان، در درس‌های آیت‌الله‌العظمی بروجردی ^(رحمته‌الله علیه) شرکت می‌کردند؛ در حالی‌که یکی از جوان‌ترین شاگردان این بزرگوار بودند و داستان‌هایی را هم در این‌باره برای ما نقل می‌فرمودند که در خدمت آیت‌الله‌العظمی بروجردی تلمذ داشتند. بعداً خدمت بزرگان دیگر حوزه مثل حضرت امام خمینی، آیت‌الله محقق داماد و آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی و... ^(علیهم السلام) رسیدند و از خرمن وجودی آن بزرگواران استفاده کردند. ایشان در کنار تحصیل، تدریس هم داشته و بجمده‌الله به‌واسطه آن شیرینی بیان و تنقیح مطالبی که داشتند، شاگردان زیادی در درس ایشان شرکت می‌کردند.

ایشان از یک طرف تدریس داشتند و از طرف دیگر هم، به‌واسطه اینکه مرحوم آیت‌الله سیدسجاد علوی گرگانی ^(رحمته‌الله علیه)، پدر بزرگوار ایشان اهل تبلیغ بودند و فرزندان ایشان هم روحانی بودند، حاج‌آقا هم، تبلیغ را از دست ندادند و ایام تبلیغ برای تبلیغ دین اسلام تشریف می‌بردند.

یکی از داستان‌هایی که بیان کردند، این بود که می‌گفتند: ما با پدر بزرگوارمان خدمت مرحوم آیت‌الله‌العظمی حکیم ^(رحمته‌الله علیه) رفته بودیم و من جوان بوم. آقا به من رو کردند و گفتند: در قم مشغول چه کاری هستید؟ گفتم: هم تدریس می‌کنم و هم تبلیغ می‌روم. ایشان فرمودند: پس ذوالریاستین هستید؛ یعنی هم مدرس و هم مبلغ هستید.

ایشان در کنار تدریس و تبلیغ، با توصیه استاد و درخواست‌های مردم، رساله عملیه را تنظیم کرده و متأسفانه به‌خاطر کسالتی که پیدا کردند، در تاریخ ۱۳۰۰/۱۲/۲۴ برابر با ۱۲ / شعبان‌المعظم / ۱۳۴۳ از دنیا رفتند و به‌واسطه لطف و عنایت مقام معظم رهبری در حرم حضرت معصومه ^(علیها السلام) دفن شدند.

لبنه‌های باارزش و باطن‌های باارزش

من معمولاً برای درس خواندن به اتاق بالای منزل حاج‌آقا می‌رفتم

که محل مطالعه ایشان بود و در آنجا درس می‌خواندم.

یک بار وارد اتاق که شدم، دیدم ایشان پایشان را

برای رفع خستگی دراز کرده و مشغول مطالعه بودند؛

اما وقتی من وارد شدم، دیدم که آقا پاهایشان را جمع کردند.

گفتم: حاج‌آقا! اذیت هستید، پاهایتان را دراز کنید، راحت باشید،

خودتان را اذیت نکنید. گفتند: نه محسن! من باید الگوی شما باشم.

اگر من جلوی شما پا را دراز کنم، فردا هم شما ناخودآگاه یاد می‌گیرید

و جلوی بچه‌هایتان پا را دراز می‌کنید؛

لذا ما باید کاری کنیم که شما از ما الگوی درست را یاد بگیرید.

ه حاج‌آقا محسن! می‌خواهم کمی سؤال جزئی‌تری پرسیم و بدانم مرحوم حضرت آیت‌الله علوی گرگانی چند فرزند و چند نوه داشتند؟ و نوع برخورد ایشان با نوه‌هایشان به چه صورت بود؟

والد معظم ما، ۶ فرزند دارند که ۴ پسر و ۲ دختر هستند و ۱۳ نوه دارند. برنامه ایشان با معاشرت با فرزندان و نوه‌ها، برنامه مهربانی و محبت بود؛ یعنی هرگاه نوه‌ها وارد می‌شدند، به آن‌ها سلام می‌کردند.

جالب است این نکته را بگویم که ایشان مقید بودند، وقتی بچه‌ها می‌آمدند، ابتدا به بچه‌ها سلام می‌کردند؛ یعنی این‌طور نبود که بی‌اعتنایی کنند تا بچه‌ها جلو بروند و به پدربزرگ سلام کنند. نه، خود ایشان سلام می‌کردند و همیشه لبخند بر لبانشان داشتند؛ گاهی اوقات احوال‌پرسی می‌کردند. گاهی اوقات شوخی‌های سنگین می‌کردند و شوخی‌های سبک نداشتند. شوخی‌های سنگین و مناسب می‌کردند که بچه‌ها را شاد کنند و بخندانند. البته از آن دسته افرادی نبودند که با بچه‌ها زیاد بازی کنند؛ ولی نوع برخورد ایشان در هنگام مواجهه با نوه‌ها، برای همه نوه‌ها خاطره‌انگیز است و ذهنیت خوبی را برای آن‌ها به یادگار گذاشته است.

یکی از نکات مهم در رفتار ایشان، احترامی بود که به فرزندان می‌گذاشتند. ایشان مقید بودند، در جلوی ما حتی پایشان را دراز نکنند؛ در حالی‌که خیلی از پدر و مادرها می‌گویند: این بچه ماست و دراز می‌کشیم و پایمان را دراز می‌کنیم. این خاطره برای من هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود؛ من معمولاً



خاطرات خواندنی و پندآموز از سیره اخلاقی و اجتماعی حضرت آیت‌الله علوی گرگانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ

اشاره: ۱۲ شعبان ۱۴۴۳ قمری، اولین سالگرد ارتحال حضرت آیت‌الله سیدمحمدعلی علوی گرگانی است؛ عالمی مردمی، با اخلاص و با صفا که لبخندهای دائمی ایشان را یادها نخواهد رفت.
متنی که ملاحظه می‌کنید، حاصل گفت‌وگوی خبرگزاری حوزه با حجج‌اسلام سیدمهدی و سیدمحسن علوی گرگانی(دو تن از فرزندان این مرجع فقید) است که تقدیم علاقه‌مندان هفته‌نامه افق حوزه می‌شود.

برای درس خواندن به اتاق بالای منزل حاج‌آقا می‌رفتم که محل مطالعه ایشان بود و در آنجا درس می‌خواندم. یک بار وارد اتاق که شدم، دیدم ایشان پایشان را برای رفع خستگی دراز کرده و مشغول مطالعه بودند؛ اما وقتی من وارد شدم، دیدم که آقا پاهایشان را جمع کردند. گفتم: حاج‌آقا! اذیت هستید، پاهایتان را دراز کنید، راحت باشید، خودتان را اذیت نکنید. گفتمند: نه محسن! من باید الگوی شما باشم. اگر من جلوی شما پا را دراز کنم، فردا هم شما ناخودآگاه یاد می‌گیرید و جلوی بچه‌هایتان پا را دراز می‌کنید؛ لذا ما باید کاری کنیم که شما از ما الگوی درست را یاد بگیرید.
ه ایشان حتی به این نکات ریز هم توجه داشتند.
بله! من یادم هست، زمانی که هشت نه ساله بودم، گاهی اوقات می‌خواستم، مثلاً تلویزیون ببینم، جلوی مادر پام را دراز می‌کردم، حاج‌آقا وقتی وارد اتاق می‌شدند و می‌دیدند که من دراز کشیده‌ام، می‌گفت: آقامحسن! جلوی مادر زشت است که آدم دراز بکشد.
مسئله احترام به پدر هم همین‌طور بود. می‌گفتند: همیشه برای پدرتان یک مقام بالایی را قائل باشید، جلوی او بلند شوید، احترام بگذارید، از پدر در راه رفتن جلو نرفتید و همیشه پشت سر پدر راه بروید. این‌ها چیزهایی بود که به ما تأکید می‌کردند و ما هم عملی می‌دیدیم که خود آقا زمانی که آیت‌الله آقا سیدسجاد^(رحمته‌الله علیه) در قید حیات بودند، این کارها را خودشان انجام می‌دادند و احترام می‌گذاشتند. البته بنده کمتر این چیزها را در ذهن دارم؛ اما از اخوان بزرگ‌ترمان، آقا سیدمهدی و آقا سیدمحمد این‌ها

برای درس خواندن به اتاق بالای منزل حاج‌آقا می‌رفتم که محل مطالعه ایشان بود و در آنجا درس می‌خواندم. یک بار وارد اتاق که شدم، دیدم ایشان پایشان را برای رفع خستگی دراز کرده و مشغول مطالعه بودند؛ اما وقتی من وارد شدم، دیدم که آقا پاهایشان را جمع کردند. گفتم: حاج‌آقا! اذیت هستید، پاهایتان را دراز کنید، راحت باشید، خودتان را اذیت نکنید. گفتند: نه محسن! من باید الگوی شما باشم. اگر من جلوی شما پا را دراز کنم، فردا هم شما ناخودآگاه یاد می‌گیرید و جلوی بچه‌هایتان پا را دراز می‌کنید؛ لذا ما باید کاری کنیم که شما از ما الگوی درست را یاد بگیرید.



بنده در زمان حیات مرحوم آیت‌الله آقا سیدسجادعلوی ^(رحمته‌الله علیه) بیشتر در خدمت ایشان بودم و می‌دیدم که حاج‌آقا، به چه نحوی با ایشان رفتار می‌کنند و خودشان هم به ما می‌گفتند: نگاه کنید، من چطور با پدرم رفتار می‌کنم و چطور احترام پدر را نگه می‌دارم و شما هم نسبت به پدر و مادر خودتان همین‌طور باشید و خودشان عملاً به ما نشان می‌دادند و ما هم ان‌شاءالله از ایشان یاد گرفته باشیم و همین حالت باشد.

در رابطه با نوه‌ها هم همین‌طور بودند و تقدم بر سلام داشتند. احترام می‌گذاشتند و با بچه‌ها صحبت می‌کردند. وقتی بچه‌ها می‌آمدند، برای آن‌ها احترام قائل بودند. این‌طور نبود که بی‌توجه باشند که مثلاً مشغول درس باشند و بگویند: حالا من مشغول درس هستم؛ نه، اگر وارد می‌شدند، سرشان را بلند می‌کردند. سلام می‌کردند و جواب می‌دادند. گاهی اوقات که می‌نشستیم، صحبت می‌کردند. حتی خود حاج‌آقا پیشنهاد می‌دادند که اگر بشود، جلساتی گذاشته شود و تمام بچه‌ها دور هم جمع شویم و ما برای شما صحبت کنیم. این کار را مثلاً در زمان کرونا که ایام تبلیغ در ماه مبارک رمضان کم‌رنگ شده بود، در منزل برنامه تفسیر قرآن را داشتند؛ یعنی شب‌های ماه مبارک رمضان، تمام بچه‌ها در خدمت حاج‌آقا دور هم جمع می‌شدیم، یک جزء قرآن خوانده می‌شد و بعد هم، حاج‌آقا یک آیه از قرآن را تفسیر می‌کردند.

ه معمولاً ما که به‌عنوان خبرنگار برای برنامه‌های مختلف خدمت حاج‌آقا می‌رسیدیم، یک چهره خندان، بشاش و رؤف داشتند که انصافاً برای همه مثال‌زدنی بود. دوست دارم بدانم که آیا شما چهره عصبانی حاج‌آقا را هم دیدید و یا اینکه همیشه این حالت خندان بودن را داشتند؟

بالآخره خواه‌ناخواه یک اتفاقاتی می‌افتد؛ مثلاً حاج‌آقا در زمانی که سن ما کم بود، نسبت به انتخاب دوست خیلی حساس بودند. وقتی متوجه می‌شدند که با یک بنده خدایی که شاید به صلاح ما نباشد، رفاقت پیدا می‌کردیم، تذکراتی می‌دادند.

حاج‌آقا حدود ۱۸، ۱۹ سال، پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها به تهران تشریف می‌بردند و آنجا هیئتی داشتند. حاج‌آقا که به تهران تشریف می‌بردند، ما بیرون می‌رفتم که بازی کنیم. فردای آن روز که از تهران تشریف می‌آوردند، متوجه می‌شدند که بیرون رفتیم. حاج‌آقا آن زمان ناراحت می‌شدند. یعنی زمانی که می‌خواستند، یک حالت تربیتی داشته باشند، یک حالت ناراحتی داشتند؛ از این جهت که ما حساب ببریم و در انتخاب دوستان مراقب باشیم؛ چون مستحضر هستید که شاید در خیابان‌ها کلماتی بر زبان بعضی از بچه‌ها جاری شود که در شأن یک روحانی یا فردی که در آینده می‌خواهد روحانی شود، پس ناراحتی ایشان در مسائل تربیتی بود؛ در مسائل دیگر این‌طور نبود و حاج‌آقا خیلی خوش‌برخورد و بشاش بودند.

ه حاج‌آقا محسن! دوست دارم از احوالات معنوی حاج‌آقا و تهجدهای شبانه ایشان نکاتی را برای ما بفرمایید.

علمای بزرگوار و مراجع عظام تقلید تماماً دارای تهجد و توسلات خاص هستند؛ لکن بعضی از نکات در بعضی از بزرگان و مراجع عظام تقلید تبلور بیشتری دارد.

مسئله خواندن نماز شب، از چیزهایی بود که بنده از کودکی در ایشان می‌دیدم و ایشان اصلاً آن را ترک نمی‌کردند.

در طول این ۸۰ سال عمر شریفشان از زمانی که به سن تکلیف رسیدند، نماز شب را ترک نکردند. حتی از خود ایشان شنیدم که بیان می‌کردند: زمانی که آیت‌الله آقا سیدسجاد در قید حیات بودند و ما به گرگان و خدمت ایشان می‌رفتم، در کنار ایشان که نماز شب می‌خواندیم، به نماز وتر که می‌رسیدیم، می‌گفتند که من در قنوت نماز، بخشی از دعای ابوحمزه ثمالی را می‌خوانم و شما دقت کنید، ببینید که اشتباه خوانده می‌شود یا نه؛ یعنی آیت‌الله آقا سیدسجاد از حفظ می‌خواندند و پدر بنده تطبیق می‌دادند که اشتباهاتی نداشته باشند. این نشان می‌دهد که یعنی ایشان با پدربزرگ ما از همان کودکی مقید به نماز شب بودند؛ ولی یک‌سری نکات برای من بیشتر عینیت داشت.

لبنه‌های باارزش و باطن‌های باارزش

بنده یک‌بار در خدمت ایشان بودم و دیدم که آقا نیمه‌شب

چند مرتبه بلند شدند و رفتند و وضو گرفتند

و آمدند و دوباره در رختخواب خوابیدند. آن شب خیلی خوابم نبرد.

دو، سه مرتبه این‌طور شد. فردا از حاج‌آقا پرسیدم؛

حاج‌آقا! دیشب شرایط شما این‌طوری بود.

گفتند: کار همیشگی من است. گفتم: به چه مناسبت؟

فرمودند: من یک‌سری اذکار و اورادی دارم که این‌ها را در فواصل مختلف

از نیمه‌شب تا سحر تقسیم کرده‌ام که هر یک ساعت

یا یک و نیم ساعت بلند می‌شوم و وضو می‌گیرم و این اوراد را

می‌خوانم و دوباره استراحت می‌کنم.

بنده یک‌بار در خدمت ایشان بودم و دیدم که آقا نیمه‌شب چند مرتبه بلند شدند و رفتند و وضو گرفتند و آمدند و دوباره در رختخواب خوابیدند. آن شب خیلی خوابم نبرد. دو، سه مرتبه این‌طور شد. فردا از حاج‌آقا پرسیدم: حاج‌آقا! دیشب شرایط شما این‌طوری بود. گفتند: کار همیشگی من است. گفتم: به چه مناسبت؟ فرمودند: من یک‌سری اذکار و اورادی دارم که این‌ها را در فواصل مختلف از نیمه‌شب تا سحر تقسیم کرده‌ام که هر یک ساعت یا یک و نیم ساعت بلند می‌شوم و وضو می‌گیرم و این اوراد را می‌خوانم و دوباره استراحت می‌کنم؛ البته این اواخر که خیلی ضعیف شده بودند، تیمم می‌کردند.

آن اوایل گاهی اوقات بعضی شب‌ها می‌دیدم که نماز شبشان را تقسیم می‌کردند که مثلاً ۴ رکعت در نیمه شب می‌خواندند و ۲ رکعت یک ساعت بعد و ۲ رکعت هم، یک ساعت بعد می‌خواندند و نماز شفع و وترشان را برای قبل از اذان صبح می‌گذاشتند. این‌ها را از وجود ایشان دیدم و برای من جالب بود.

مسئله تعقیبات بعد از نماز صبح هم مقید بودند که این تعقیبات را تا نزدیک طلوع آفتاب داشته باشند. بحث ذکر «یا فتاح» ایشان هم بود، مسئله دعای عهد هم داشتند، بحث زیارت عاشورا، دعای توسل، دعای صباح هم بود که دعای صباح را به من هم سفارش داشتند و تأکید داشتند که حتماً حفظ کن و بر خواندن این دعا مراقبت کن. دعای عهد را بعد از نماز صبح به همه فرزندان سفارش می‌کردند که حتماً بعد از نماز صبح به امام زمان ^(علیه السلام) سلام بدهید.

ادامه در صفحه بعد